

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشواز

فرستنده: گروه پروسه

ل. کاتاشوا

برگردان از: آساره بختیاری

۱۰ اپریل ۲۰۱۳

ناتاشا

زن سازمانده بلشویک

یک زندگینامه کوتاه

۴

جنبه شخصی زندگی و مرگ ناتاشا در حین انجام وظیفه

سامونیلو و با آرکادی الکساندروویچ سامایلو ف - یک انقلابی بلشویک - ازدواج کرده بود. این زوج برای هم ساخته شده بودند، با هم همکاری می‌کردند و از کارشان می‌آموختند. آن‌ها برای نخستین بار یکدیگر را در اویسا ملاقات نمودند و در «روستوف» در «دان» به عنوان مبلغ در محافل کارگری با هم کار کردند. این زوج در مسکو با هم زندگی نمودند، جایی که در آن یک زمانی سامایلو ف سر دبیر «مبارزه» روزنامه زیرزمینی تشکیلات منطقه‌ای حزب در مسکو بود. سامونیلو و نیز با پیشبرد بخش "تاریخچه کارگران" نقش مهمی در این کار داشت، زیرا مطالب بسیاری در طول سفرش جمع نموده بود. آن‌ها با هم به لوگانسک رفتند. آرکادی تحت نام "انتون" کار می‌نمود و او نام "ناتاشا" را برای همیشه حفظ کرد. آن‌ها نه تنها با عشق خود، بلکه با دیدگاه‌ها و تلاش‌های مشترک، با هم یکی شدند. بعدها، در سال ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴، آن‌ها در دفاتر تحریر پر اودا کار کردند، شوهرش تحت نام «ای. یوریف» قلم می‌زد. به عنوان یک وکیل، سامایلو ف دفاع از رفقاء را در یک سری از محاکمه‌های سیاسی به عهده گرفت و مشاور حقوقی اتحادیه‌های کارگری بود.

اکثریت رفقاء که سامونیلو و را به خاطر فعالیت‌هایش می‌شناختند، همیشه احترام زیادی برای او قائل بودند و از او با عنوان "ناتاشای سختگیر"، "بلشویک بی باک"، "پیرو کمونیسم" و غیره سخن می‌گفتند. او همیشه خوددار بود. اما اگر انگیزه‌ای او را به جنبش در می‌آورد با تمام توانش روی آن کار می‌کرد. او بسیار حساس بود اما احساساتی نبود. اغلب عمیقاً در جنب و جوش بود و رخسارش با انرژی و شاداب و چشمان درخشانش تیز و چالاک بود.

یکی از ویژگی‌های عجیب شخصیتش عمیقاً در جنب و جوش بودن او و واکنش نشان دادنش در برابر رویدادهای اجتماعی بود و این او را از بسیاری رفقای دیگر متمایز می‌کرد. این احساسات گاهی آن قدر عمیق بود که آثارش را برای همیشه در زندگی او باقی گذاشت. بدین‌گونه در سال ۱۸۹۷ او از سرنوشت دانشجو وترو و به سختی تکان خورد، و نخستین سخنرانی‌اش آینده را برای تبدیل شدن به یک انقلابی قطعی کرد.

رویداد دوم که به شدت وی را تحت تأثیر قرار داد، قیام/ویسا بود. رخدادهای/ویسا و تجربیات سخت شخصی اش چشم او را به این واقعیت که منشویک‌ها عوامل کارفرمایان در حزب کارگران و دشمن کارگران بودند، باز کرد. این درک برخوردش را نسبت به منشویک‌ها و میانجی‌ها مشخص نمود. او هرگز دچار تردید نشد و همیشه به درستی عملکردهای لنینیستی باور داشت. با وجود این که او کارگری آموزش ندیده و فروتن جهت کار در روزنامه بود اما موافقت لنین را برای بحث و جدل برابر انحلال طلبان به دست آورد.

حال باید از کار او در *آستار/خان* در سال ۱۹۲۱ صحبت کنیم، کاری که با مرگ او به پایان رسید. شیلات *آستار/خان* اهمیت بسیاری داشت، زیرا در هنگامه‌ای که جبهه مقاومت طبقه کولاک‌ها عرضه گوشت را در کشور متوقف کرده بود، منبع بی‌پایان تأمین غذا برای کارگران و ارتش سرخ بود. در این هنگامه تنگدستی شدید اقتصادی- زیر سایه نزدیک شدن قحطی در سال ۱۹۲۱- اهمیت حیاتی این شیلات به ویژه برای کمیته مرکزی حزب ما مسلم بود از این رو کشتی تبلیغاتی ستاره سرخ، با *سامونیلو* و به عنوان رئیس بخش سیاسی کشتی، به *آستار/خان* فرستاده شد.

کشتی در اوایل بهار (اپریل ۱۹۲۱) سفرش را آغاز کرد تا درست در زمان ماهی‌گیری بهاره (که به محض قابل کشتیرانی بودن *ولگا* پس از آب شدن یخ و سیل بهاره آغاز می‌شد) آنجا باشد. *سامونیلو* و پیش از خروج خود تمام اطلاعات موجود مربوط به ظرفیت‌های اقتصادی این منطقه را مورد مطالعه قرار داده بود و بیشتر در سال ۱۹۱۸ زمانی که مبارزه برای حکومت شوروی در سراسر روسیه آغاز شد، اطلاعات بسیار دقیق و مختصری در مورد این شیلات از رفیق و شوهرش (که به ماهی‌گیری پائیزه سال ۱۹۱۸ رفته و در آنجا جان خود را از دست داده بود)، دریافت داشته بود.

مرگ شوهرش او را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد. این می‌توانست یک درام ناگفته از مرگ یک رزمنده برای کمونیسم باشد، کسی که شاهد پیروزی بزرگترین انقلاب در جهان بود، همان چیزی که او تمام عمرش را وقف آن نمود. به تنهایی در میان بیگانگان، در میان مردم در خفا دشمن یا بی‌تفاوت، او نخست دچار اسهال خونی شد و سپس هنگامی که در بیمارستان بستری بود به حصبه مبتلا گشت و درگذشت.

و حالا برای کاهش این غم و اندوه در قلبش، *سامونیلو* و عازم همان جبهه شد.

سامونیلوف در نامه‌های خود پیش از مرگش می‌نویسد که بندر ماهی‌گیری مورد هجوم دشمنان ما و دشمنان کار تشکیلاتی‌مان قرار گرفت، همه آن‌ها "اعتبارنامه" هائی با عنوان مدیران مختلف "سازمان ویژه غذا"، "کمیته‌های تأمین" و غیره داشتند.

به محض این که کشتی حرکت کرد، *سامونیلو* و خودش را به کار سازمانی مشغول ساخت. به ابتکار او، جلسه عمومی متشکل از همه کمونیست‌ها در کشتی برگزار گردید، یک واحد حزبی تشکیل شد و کمیته رأی داد که جلسه عمومی خدمه کشتی نیز برای انتخاب کمیته اتحادیه‌های کارگری برگزار شود. *سامونیلو* و پیشنهاد کرد که واحد حزب نیز با کمک کمیته اتحادیه‌های کارگری، باید به کار آموزش سیاسی در مقیاس وسیع در میان خدمه کشتی و تمام سرنشینان کشتی بپردازد.

ستاره سرخ فعالیت تبلیغاتی خود را در اول ماه می آغاز کرد. تصمیم گرفته شد در کارخانه کارتریج (گلوله سازی) سیمبیرسک توقف کنند و در مراسم‌هایی که توسط کمیته‌های حزب منطقه‌ئی و محلی سازمان‌یافته بودند شرکت نمایند و در شب، جلسه و کنسرتی در ستاره سرخ برگزار شود. نمایش نامه "جبهه جدید" ویژه سرگرمی نوشته شده بود.

حدود سیصد مرد و زن کارگر نزدیک کارخانه کارتریج، در یک میدان پوشیده از چمن سبز تازه و روشن از نور چراغ برق جمع شده بودند.

یک سخنران آن‌ها را به سوی جایگاه سخنرانی هدایت کرد. بسیاری از کارگران لباس‌های غیر کاری پوشیده و بی‌تفاوت و خون‌سرد در هر سو ایستاده بودند. اما ناگهان هجوم آوردند، چهره‌شان با شورِ دوستانه‌ای روشن شد و شروع به تشویق و کف زدن کردند. این نخستین سخنرانی ساموئیلو و در مبارزه علیه فروپاشی اقتصادی بود، سخنرانی که در طول این سفر بارها و بارها و همیشه با حقایق جدید، با انرژی تازه، شور و شوق و قدرت تکرار نمود. او شامگاه در کشتی سخنرانی کرد و از زنان کارگر کارخانه کاتریج درخواست یاری کرد. او به آن‌ها ایمان داشت و می‌خواست آن‌ها را برای مبارزه با تباهی اقتصادی از خواب بیدار کند.

کشتی بدون توقف از سیمبریسک به سوی تزاریتسین (در حال حاضر استالین‌گراد) حرکت کرد. این ایستگاه اهمیت ویژه‌ای داشت، چرا که منطقه تزاریتسین نیروی کار زیادی را به آستارخان عرضه می‌داشت. عمدتاً نیروی کار زن ماهر. بنابراین ساموئیلو و برای برگزاری یک کنفرانس غیر حزبی زنان برنامه‌ریزی کرد؛ رفقای تزاریتسین پیش‌تر توسط تلگراف باخبر شده بودند. زنان کارگر تزاریتسین او را از سفر پیشینش می‌شناختند و با بی‌صبری برای دوباره شنیدن سخنان او در این کنفرانس جمع شدند. سخنرانی او، "زنان کارگر در اقتصاد ملی"، موجب هیجان و امیدواری همه حضار گردید و بسیاری از زنان کارگر به جایگاه سخنرانی آمدند و با شور و شوق بسیار اعلام کردند که آماده کمک و مشارکت در مبارزه هستند.

در آستارخان، نمایندگان کارگران زن شاغل در شیلات از "فاریاست" (یک حومه‌نشین طبقه کارگر در آستارخان) آمدند. آن‌ها از شرایط سختی که در آن زندگی می‌کردند گفتند و از این‌که از انجام هر کاری عاجزاند چرا که کوچکترین حمایتی از کمیته منطقه‌ای حزب دریافت نمی‌کنند. ساموئیلو و با خشم بسیار پی‌ریز رفیق ارمیف رهبر کار اجرایی فرستاد؛ به او توپید: همه کسانی را که در چنین اهمالی دخیل‌اند "توبیخ کن"، و در کمک کردن به بخش زنان برای سازماندهی کارشان در شیلات پافشاری کرد. حدود پنجاه تا شصت درصد از زنان کارگر در شیلات مشغول به کار بودند که در میان جزایر دلتای ولگا پراکنده بودند.

کشتی و سرکشی به شیلات

در آستارخان، یا ترجیحاً در شیلات آستارخان، ساموئیلو و تبلیغ را با یک کار دیگر ترکیب کرد. که عبارت بود از بررسی شرایط مردان و زنان کارگر که در آن‌زمان تعداد زیادی از آن‌ها در شیلات مشغول به کار بودند (حدود چهار هزار نفر). این کار همه توان و شور و شوق او را می‌طلبید. اگر چه او پیش‌تر در مسکو از وضعیت بد کارگران زن آگاه شده بود، با این حال از آن‌چه که می‌دید سخت شگفت زده شد. دوران پیشین، زمانی که سرمایه‌داری غارتگرانه حکومت بلا منازعی در این جزایر دور افتاده داشت، شرایط سختی بر آن‌ها گذشته بود.

او بارها و بارها بر مدیریت شیلات و کمیته‌ها و ارگان اتحادیه‌های صنفی کارگری تأمین، به خاطر کوتاهی‌شان در بهبود مؤثر شرایط کار و زندگی مردان و زنان کارگر تاخت.

بیشتر کلماتش در جلسات شب تهنیت کننده بود؛ هنگامی که مردان و زنان کارگر را برای سازماندهی فرا می‌خواند، آن‌ها را به مبارزه در کنار حکومت شوروی و حزب کمونیست، در برابر فروپاشی‌های اقتصادی ترغیب می‌کرد.

او به‌ویژه درباره وضعیت کودکان نگران بود که در شرایط غیر بهداشتی وحشت‌ناک در پرورشگاه‌ها زندگی می‌کردند. او همیشه آماده بود تا چند ساعتی را برای تفریح یا اوقات فراغت کودکان اختصاص دهد. گاهی اوقات هزار کودک یا حتی بیشتر از این جمع می‌شدند. او برای‌شان داستان‌ها می‌گفت، با آن‌ها صحبت می‌کرد، شکیبایی و اشتیاق زیادی نسبت به آن‌ها نشان می‌داد. او در مورد وضع اسفناک کودکان خشم‌گین بود و با پافشاری در جلسات کارگران و مدیریت محلی صحبت کرد. در مسایل کودکان و حمایت مادرانه، او ناشکیبایی خود را با نوار سرخی نشان داد و

خواستار برداشتن گام‌های واقعی شد. هر کجا که واحدهای حزب در شیلات وجود داشت، برای سازماندهی مهد کودکان و سکونتگاه‌های کودکان تلاش‌ها می‌کرد. ستاره سرخ به سازماندهی آن‌ها در نقاط مختلف کمک کرد.

اما عدم وجود زیر بناها و تجهیزات و از همه مهمتر کارکنان لازم، برای هر کسی که برای این چیزها مبارزه می‌کرد وضعیت بغرنجی ایجاد کرده بود. هیأت مدیره شیلات منطقه‌ای در برابر خواسته‌های او خودشان را به آن راه زدند. نفوذ مرکز در این مکان دور افتاده بُرد نداشت. واحدهای حزب، کمیته‌های شیلات، محروم از تماس با ارگان‌های پیشرو، خود را در یک موقعیت وابسته به انجمن شیلات منطقه‌ای یافتند.

ساموئیلو و خشم خود را هم در جلسات گروه سیاسی ستاره سرخ با کارگران مسؤول شیلات و هم در مقالاتش در روزنامه منتشره در ستاره سرخ بیان کرد. هر چه کشتی بیشتر به سوی دلتای ولگا می‌رفت، این مقالات زنده‌تر می‌شدند.

در ۱۵ می آن‌ها به "شیلات نارنجستان" رسیدند، ساموئیلو و مقاله‌اش "زنان کارگر وظیفه خود را انجام داده‌اند" می‌نویسد:

"راهزنان گارد سفید اقتصاد ملی ما را نابود کردند، آن‌را به وضعیت رکود و انحطاط کشاندند، کشاورزی و صنعت را نابود کردند، عدم سازماندهی در شیلات را موجب شدند. کار در شیلات، در آب و در خشکی برای‌مان سخت است. اما برای ارتش سرخ هم ماندن در سنگرها و دوری از خانواده‌هایشان آسان نبود. با این همه، سربازان ارتش سرخ وظیفه خود را در برابر وطن سوسیالیستی انجام دادند و دشمنان‌مان را شکست دادند. ما الگوی آن‌ها را دنبال می‌کنیم".

۲۰ می در نیکیتا فیشینی مقاله‌ای تحت عنوان "قدرت ما و ضمانت پیروزی ما دانش است" می‌نویسد:

"برای این که مردان و زنان کارگر توانایی سازماندهی اقتصاد ملی بر روی خطوط سوسیالیستی را داشته باشند، نه تنها باید باسواد شوند بلکه باید برای اهدافی که دولت شورائی، دوره‌ها و گروه‌های تخصصی برگزار می‌کند آموزش تخصصی حرفه‌ای داشته باشند. ما باید بی‌سوادی را ریشه‌کن کنیم - این میراث ملعون از نظم کهن است... تنها با دانش می‌توانیم بر تمام دشمنان‌مان پیروز شویم و اقتصاد ملی را سر پا کنیم".

آخرین مقاله او در ۳۱ ماه مه در شیلات فنودوروف بود. عنوان مقاله "آموزش در کجا مورد نیاز است (گروه آموزشی سیاسی یادداشت‌ها را انتشار داد)" بود که در آن می‌نویسد:

"شیلات بسیاری در آستار/خان همچون خاک حاصل‌خیزی برای فعالیت فرهنگی و آموزشی بودند. به علت پراکندگی دلتای ولگا و جدا افتادن از بخش‌های آموزشی شهرستان، هیچ گونه کمکی از بخش‌های آموزشی یا گروه‌های آموزشی سیاسی به آن نمی‌شد. اما تشنه آموزش بودن را می‌شد در هر قدم در میان جمعیت کارگر احساس کرد. مدارس صحرائی (موقت) به ابتکار خود کارگران برای آموزش خواندن و نوشتن به بزرگسالان در کل شیلات بر پا شد. کلوپ‌های محلی شکل گرفت، اما بدبختی بزرگ این بود که آن‌ها هیچ کتابی نداشتند. کلوپ‌ها هیچ روزنامه‌ای نداشتند و کارگران شیلات حتا نمی‌دانستند که چه چیز در جهان اتفاق می‌افتد. درست است که کمبود کتب درسی با بحران اقتصادی که درگیرش بودیم مربوط بود. اما تنها دلیل این امر نبود. بخش آموزش سیاسی دارای تعداد معینی از کتاب‌های درسی و لوازم مدرسه بود. چهل هزار مرد و زن کارگر بیش از هر زمان دیگری نیاز به کار گسترده فرهنگی و آموزشی داشتند، به خصوص حالا که شیلات چنین اهمیت زیادی در اقتصاد ملی جمهوری پیدا کرده بود. "بیش‌ترین توجه حزب و اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های آموزشی باید صرف آموزش این توده زحمتکش شود". این آخرین مقاله او بود.

در ۳۱ ماه مه، ساموئیلو و آخرین سخنرانی اش را ارائه داد. او از شیلات فنودوروف بازدید کرد و با زنان کارگر درباره نقش‌شان در اقتصاد ملی صحبت کرد. عصر همان روز بیمار شد و دو روز بعد درگذشت.

در *آستار/خان*، *سامونیلو* و از تجربه دلخراش دیگری رنج می‌برد. در میان یادداشت‌های نگهداری شده او از کنفرانس زنان کارگر رفیق شپاکووا بود که درخواست ملاقات می‌کند. هنگامی که *سامونیلو* و در روزهای آغازین مبارزه زنان را در پتروگراد سازماندهی می‌کرد، شپاکووا یکی از کارگران زن فعال آنجا بود. *سامونیلو* و نخستین بار او را به عرشه ستاره سرخ دعوت کرد؛ جایی که شپاکووا داستان خودش را بازگو کرد.

او به همراه عده‌ای دیگر توسط ارگان مرکزی زنان کارگر وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (CPSU) بسیج و برای فعالیت در شیلات *آستار/خان* فرستاده شدند. اما همراه با رفقای دیگر گرفتار پیش‌آمدهای ناگهانی شد. بنا به دلایلی که تحت کنترل آن‌ها نبود از کمیته منطقه‌ای حزب *آستار/خان* دور افتاده بودند آن‌ها در میان جزایر متروک دلتای ولگا - متروکتر از آن‌چه که برای کار حزبی اهمیت داشته باشد - و عناصر دشمن گرفتار شدند. خیلی زود رهبری داخل گروه را از دست دادند؛ همبستگی در صفوفشان تضعیف شد. بردباری خود را از دست داده و به خاطر عدم امکان تماس پراکنده شدند. در برابر نگرانی مهربانانه و توجه رفیقانه *سامونیلو* و، شپاکووا نتوانست طاقت بیاورد. با او درد دل کرد، تمام داستان خود را به او گفت و با گریه وضعیت جسمانی‌اش را بازگو کرد. او به معنای واقعی کلمه هیچ نداشت. *سامونیلو* و حیرت زده شد. او تصمیم گرفت شپاکووا را در ستاره سرخ به کار گیرد، اما کشتی بخار خیلی دیر به داد شپاکووا رسید. او روز بعد از ملاقاتش با *سامونیلو* و مُرد؛ نخستین قربانی وبا در *آستار/خان*. *سامونیلو* و از مرگ او به شدت آشفته شد. اما خود نیز گرفتار وبا شد و در دوم جون در گذشت.

دشمن قسم خورده، توسط سه بلای جهانی تولید شد که سلطنت تزار بنا نهاد - تهی‌دستی، نادانی و ستم - که به این ترتیب بر شپاکووی جوان، سالم و شاداب، و بر زنان کارگر پتروگراد پیروز گشته بود. این دشمن یکسان *سامونیلو* وای سرکش، مبارز، خوش‌قلب و پرانرژی انقلابی را خُرد کرد.

حزب کمونیست مبارزه‌ای سرسختانه برای شورائی کردن شیلات *آستار/خان* را ادامه داد.

غریزه طبقاتی بلشویک‌ها، *سامونیلو* و شوهرش به درستی تعیین کرده بودند که "عنصر دشمن" که پیشتر سودهای کلانی را به اربابان خود ارزانی داشته بودند، در فعالیت شیلات *آستار/خان* رخنه کرده است. بندگان وفادار اربابان پیر، با بهره‌گیری از مزیت دوری از مرکز و ضعف کارگران محلی، خود را در شیلات مستقر کرده بودند و عمداً کار تشکیلاتی دولت شورائی را متلاشی می‌نمودند.

تنها در سال ۱۹۲۶ بود که دولت شوروی، تحت رهبری حزب کمونیست توانست به طور کامل بر مشکل بازسازی کشور و سپس بازسازی اقتصادی ملی غلبه کند، درست موقعی که باندهای مخرب در *آستار/خان* ریشه دواندند و کار تکمیل بازسازی اقتصادی و اجتماعی آغاز شد.

موضوع خرابکاران در شیلات *آستار/خان* در سراسر اتحاد جماهیر شوروی انعکاس یافت، اما سرچشمه اصلی این تخریب در *آستار/خان* نبود.

سرانجام در محاکمه‌های بین‌المللی بزرگ - دادگاه حزب‌های صنعتی و منشویک‌ها - مشخص شد که رشته تخریب‌ها در شیلات *آستار/خان* در دست بورژوازی خارج از کشور روسیه است، که بورژوازی جهانی آن‌ها را پناه داده است.

اما طبقه کارگر، مردان و زنان کارگری هستند که پیروزمندانه سوسیالیسم را می‌سازند و از همه گذشته کهنه خلاص می‌شوند، از همه آن‌چه که بیش از حد عمر کرده. آن‌ها در این منطقه غنی شهر کارگران را ساخته بودند (شهری که قابل مقایسه با دنیپروستروئیا کوزبا بود)، آن‌ها شیلات را مکانیزه نمودند و این بهترین یادگار رفیقی است که در مبارزه جان سپرد، بهترین بنای یاد بود مبارز سرکش بلشویک، *ناتاشا*.